

بررسی جایگاه قریش در دوران جاهلیت در جزیره العرب

دکتر سید اصغر محمودآبادی، دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان

سید مسعود شاهمرادی، دانشجوی دکتری تاریخ اسلام

چکیده

طایفه قریش توسط قصی بن کلاب نیرو گرفت و توانست کعبه را از کف خزاعه به درآورده و امور کعبه و مکه را به دست بگیرد. بدین ترتیب قبیله قریش در مکه جای داده شد و از همین رو «مجمع» نامیده شد. قصی برای سامان بخشیدن به امور کعبه و مکه موسسات گوناگونی را تأسیس کرد که ریاست هر یک از آنها را بزرگ یکی از طوایف قریش بر عهده داشت. سنت‌هایی که قصی ایجاد کرد، تبدیل به سنن مقدس و خدشه ناپذیر برای قریش گردید. پس از مرگ قصی و متعاقب حلف‌المطیبین و حلف‌الاحلاف، اجزاء قدرت در اختیار بطون مختلف قریش قرار گرفت. در حالی که مسائل اجتماعی و سیاسی عاملی در اشاعه و گسترش بت‌پرستی در بین قریش بود. اما باید گفت قریش به وسیله دین، بازرگانی می‌کردند و بت‌پرستی آنها نیز از روی صدق و خلوص نبود. طوایف قریش به واسطه سفرهای تجاری از دیگر قبایل عرب به تمدن آشناتر و در حکومت آزموده‌تر بودند. در حقیقت، اقتصاد و بازرگانی و سیاست ایشان بر اساس مناصب مربوط به کعبه استوار بود. وضع اجتماعی و فرهنگی قریش و شهر مکه مقارن ظهور اسلام به صورتی درآمده بود که برای انفجار آمادگی داشت تا اینکه نبی مکرم اسلام (ص) از میان قریش به پاخاست و تحولی عظیم در جزیره العرب ایجاد کرد.

تاریخ پذیرش: ۹۰/۴/۹

تاریخ دریافت: ۸۹/۱۲/۱۵

E-mail: Shahmoradi86@yahoo.com

مقاله حاضر در پی بررسی وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی قریش در دوران جاهلیت با روش توصیفی - تحلیلی و با استفاده از مطالعات کتابخانه‌ای است.

واژگان کلیدی: قریش، جاهلیت، مکه، جزیره العرب، الاحلاف، تجارت.

طرح مساله

قریش در سال ۴۴۰ م. توسط قصی بن کلاب مکه را از کف خزاعه به درآورد. در نتیجه، قصی امور کعبه و مکه را به دست گرفت و قبیله قریش را در وادی مکه جای داد. روایت‌های مختلفی از چگونگی غلبه قریش بر مکه نقل شده است. به گفته نسب‌شناسان عرب، ریشه قریش به حضرت ابراهیم (ع) برمی‌گردد. البته نسب‌شناسان در تعیین نخستین شخصی که به نام قریش موسوم شد و نیز در معنای این کلمه دچار اختلاف نظر شده‌اند. قصی برای سامان بخشیدن به امور کعبه و مکه اقدامات مهمی انجام داد. از جمله آنها می‌توان به تأسیس دارالندوه، رفاده، سقایه، لواء، حجابت و غیره اشاره کرد. ریاست هر یک از موسسات وابسته به کعبه را بزرگ یکی از طوایف قریش بر عهده داشت. قریش بسیاری از ویژگی‌های قبایل بادیه‌نشین را حفظ کرده بود. مکه در دوره پیش از اسلام به صورت غیرقابل تفکیک هم یک شهر تجاری بود و هم یک شهر مقدس. احتمالاً مدت طولانی بود که این دو عنصر دینی و بازرگانی در آن شهر با یکدیگر ممزوج شده بودند. در قرن ۶ م. این ترکیب پس از آن که قبیله قریش توسط قصی بر مکه مسلط شد به ابعاد نهائی خود رسید. محوریت مسائل فرهنگی و اجتماعی نیز در میان عرب‌ها به طور عام و قریش به گونه‌ای خاص به وسیله ارزش‌ها و اهداف قبیله‌ای تعیین می‌یافت. از نظر اعتقادی، شایع‌ترین و عمومی‌ترین اندیشه حاکم بر قریش، شرک بوده است. هر چند که تنوع روایت‌های مربوط به چگونگی ورود بت‌پرستی در بین قریش، داوری در این زمینه را با مشکلات جدی مواجه ساخته است. این در حالی است که آن چه از لحاظ اعتقادی در این جزیره سابقه تاریخی دارد همان توحید است. در این گزارش، ابعاد زندگی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی قریش در دوره قبل از ظهور اسلام از دیدگاه منابع گوناگون با روش

توصیفی - تحلیلی و با استفاده از مطالعات کتابخانه ای مورد بررسی قرار گرفته است. هر چند که هنوز هم دانش گسترده‌ای از وضعیت قریش و چگونگی به وجود آمدن آن در دست نیست و پراکندگی و اختلاف منابع گوناگون تاریخی در باب قریش و وضعیت آن، خود گویای این مسئله است.

قریش در مکه

اولین طایفه ای که در مکه ساکن شدند، عمالقه بودند. پس از آنها طایفه جرهم که از یمن مهاجرت کرده بودند در مکه مقیم شدند. در روزگار اقامت آنان، اسماعیل و مادرش به مکه آمدند. پس از آن، ابراهیم گهگاهی برای دیدار از زن و فرزند خود به مکه می‌آمد و در یکی از همین سفرها بود که مأمور ساختن کعبه شد و به اتفاق اسماعیل این امر را انجام داد (مسعودی، ۱۳۶۵: ۷۸). اسماعیل با طایفه جرهم وصلت کرد و همین که درگذشت، پسرش عهده دار امور کعبه شد. پس از او کسانی از طایفه جرهم به تولیت کعبه رسیدند و این وضع تا ۲۰۷ م دوام داشت. در این زمان، طایفه خزاعه که از سرزمین سبا مهاجرت کرده بودند، بر طایفه جرهم غالب شدند و مدت ۳۰۰ سال امور کعبه همچنان در دست طایفه خزاعه بود تا اینکه به سال ۴۴۰ م. طایفه قریش توسط قصی بن کلاب نیرو گرفت و توانست کعبه را از کف خزاعه به در آورد (ابراهیم حسن، ۱۳۸۵: ۵۱). برخی‌ها روایت کرده‌اند که چون قصی «حبی» دختر حلیل بن حبشه خزاعی را گرفت و از او دارای فرزند شد، حلیل هنگام مرگ، قصی را وصی خود قرار داد. حبی دختر حبشه برای قصی بن کلاب ۴ پسر به نام‌های عبدمناف، عبدالدار، عبدالعزی و عبدقصی به دنیا آورد. دیگران گفته‌اند حلیل بن حبشه سرپرستی مکه را به ابوغبشان سلیمان بن عمرو سپرد و قصی آن را به یک خیک شراب و یک شتر از ابوغبشان خرید (یعقوبی، ۱۳۶۵: ۳۷). در نتیجه، قصی امور کعبه و مکه را به دست گرفت و بر قریش حکومت یافت و قبیله قریش را که بعضی از آنها در دره‌ها و قله‌ها و کوه‌ها منزل داشتند، گرد آورد و در وادی مکه جای داد و جای خاص هر کدام را معین نمود و بدین سبب «مجمع» نامیده شد. نام قصی، زید و

کنیه اش ابومغیره بود. گویند از این جهت او را قصی خواندند که ربیعہ بن حرام بن ضنّه با مادر وی به نام «فاطمه» پیوند همسری بست (یعقوبی، ۱۳۶۵: ۳۸؛ ابن اثیر، ۱۳۷۰: ۸۲۷). در همین زمان است که سخن از قریش ظواهر و یطاح به میان می آید. قریش ظواهر گروهی بودند که پیرامون مکه زندگی می کردند. آنان شامل «بنی معیص بن عامر بن لؤی»، «تیم الادرم بن غالب بن فهر» و «حارب» و «حارث بن فهر» بوده اند. اینها در جاهلیت بر اهل حرم فخرفروشی می کردند که در برابر دشمن ایستادگی کرده و رنج دفاع از آنان را بر عهده داشته اند (احمد العلی، ۱۳۸۴: ۱۷۴). اما قریش بطاح گروهی از قریش بودند که در درون مکه زندگی می کردند. بازرگانان و سرمایه داران و ثروتمندان که به فعالیت های بازرگانی و تجارت اشتغال داشتند از همین گروه بودند. آنان بر اساس آن چه که از «محمد بن حبیب سکری» روایت شده، عبارتند از: «بنی عبدمناف بنی عبدالدار»، «بنی عبدبن قصی»، «بنی زهره بن کلاب»، «بنی تیم بن مره»، «بنی مخزوم بن یقظه بن مره»، «بنی سهم بن جمح»، «بنی عدی بن کعب» (احمد العلی، ۱۳۸۴: ۱۷۲).

با این همه، ما دقیقاً نمی دانیم که طبیعت و ماهیت این تقسیم چگونه بوده است. همچنین از علت و عاملی که قصی در اسکان طوایف در نظر گرفت اطلاعی در دست نداریم. مسلم اینکه، نام هایی که در کتب نسب تکرار شده چه امتداد یافته از نضر و چه امتداد یافته از فهر باشد، تعداد آن کمتر از آن است که بتوان بر آن اعتماد کرد. این امر نیز دقیقاً مشخص نیست که آیا آنان در قیام خود به حرکات موثری برای خارج ساختن بزرگ و سیادت از خزاعه دست زده بودند یا خیر. با این همه، هنگام ظهور اسلام قریش به ۲ بخش تقسیم شده بودند: «قریش البطاح» و «قریش الظواهر» (احمد العلی، ۱۳۸۴: ۱۷۲). همچنین گفته شده است که قصی مردم را از پرستش بت ها نهی می کرده است (شهرستانی، ۱۳۹۵: ۲۴۸).

نسب و معنای قریش

به گفته نسب شناسان عرب، ریشه قریش به حضرت ابراهیم (ع) برمی گردد. قریش از اسماعیل - فرزند ابراهیم - که ابراهیم او را به همراه مادرش در این «دره غیر قابل کشت»

سکونت داد گرفته شده است. ابن سعد از پیامبر(ص) نقل می‌کند: «اعراب فرزندان اسماعیل بن ابراهیم هستند» (ابن سعد، ۱۳۷۶: ۵۳). نسب‌شناسان در شجره‌نامه قریش دارای اختلاف نظر فراوان هستند. به نظر می‌رسد که تردید برخی از آنان در تعیین دوران زندگی بعضی از آنها در فاصله میان عدنان و اسماعیل باشد (احمد العلی، ۱۳۸۴: ۱۷۲). اکثر مورخین، اجداد پیامبر را از عدنان، جد بیستم رسول اکرم (ص) ضبط کرده‌اند. عدنان پدر اعراب عدنانی یا نزاری یا مضرى بود. مسعودی نیز در «التنبیه و الاشراف» خود چنین نوشته است: «اینکه نسب پیامبر را از معد جلوتر نبردیم برای این است که از اینکار نهی کرده و فرموده نسب‌شناسان دروغ گفته‌اند. و هم از معد تا اسماعیل بن ابراهیم در شمار و نام کسان اختلاف بسیار است و آن چه مسلم و بی‌خلاف است نسب وی تا معد بن عدنان است» (مسعودی، ۱۳۶۵: ۲۰۱). نسب‌شناسان همچنین در تعیین نخستین شخصی که به نام قریش موسوم شد و نیز در معنای این کلمه دچار اختلاف نظر شده‌اند. «طبری» در این مورد می‌نویسد: «گفته شده است که قریش را به جهت «قریش بن بدر بن یخلد بن حارث بن یخلد بن نضر بن کنانه»، قریش نامیده‌اند و نیز به این علت به قریش، قریش اطلاق می‌شد که هنگام ورود کاروان بنی‌نضر، عرب‌ها می‌گفتند کاروان قریش وارد شد. گفته‌اند این قریش راهنمای بنی‌نضر در سفرهایشان بوده، همچنان که عهده‌دار آب کاروان نیز بوده است» (طبری، ۱۳۶۵: ۲۷۰). «ابن کلبی» در این باره گفته است که قریش جامع نسب افراد است، نه پدر کسی بوده و نه مادر کسی. دیگران گفته‌اند بنی‌نضر بن کنانه را به این جهت قریش نامیده‌اند که نضر بن کنانه روزی بر گروهی از قوم خود وارد گردید، پس بر فراز آنان به برخی دیگر گفتند نضر را ببینید همانند شتر قریش است. هم چنین گفته‌اند که نضر بن کنانه نیازهای مردم را جستجو می‌کرده و سپس به وسیله دارائی‌های خود آن را برطرف می‌کرده است. فرزندان او در فصل حج در پی نیازهای حجاج برآمده سپس آنچه را بدان برخورد می‌کرده‌اند آنها را برآورده می‌کرده است. همچنین گفته شده است که نام نضر بن کنانه، قریش بوده است و نیز گفته شده است به بنی‌نضر بن کنانه همچنان بنی‌نضر گفته می‌شد تا اینکه قصی بن کلاب آنان را گردهم آورد پس آنان را قریش نامیدند؛ زیرا تفرش به معنای جمع و گردهمائی است و یا

گفته شده که به این علت قریش نامیده شدند؛ زیرا آنان در نتیجه یورش‌ها گرد هم آمدند. «محمد بن سعد» گفته است، هنگامی آنان قریش نامیده شدند که پیرامون حرم آمده و پراکندگی خود را به گرد هم بودن تغییر دادند. این تجمع همان تفریش است. «مصعب زبیری» و ابن حزم معتقدند که قریش نام یک شخص نبوده، بلکه نام نوعی ماهی (قرش: کوسه ماهی) بوده؛ زیرا قدرتمندترین حیوان آبی به شمار می‌رفت. برخی نیز گفته‌اند که آن واژه بر قصی اطلاق می‌شده است (عمررضا کحاله ۱۹۹۴: ۹۵۱؛ احمد العلی، ۱۳۸۴: ۱۰۷).

اقدامات قصی

قصی برای سامان بخشیدن به امور کعبه و مکه اقدامات مهمی انجام داد. از جمله تأسیس دارالندوه، رفاده، سقایه، لواء، حجابت و غیره. ریاست هر یک از موسسات وابسته به کعبه را بزرگ یکی از طوایف قریش بر عهده داشت. بطون مهم قریش که مناصب کعبه را به دست داشتند عبارت بودند از: «هاشم»، «امیه»، «نوفل»، «عبدالدار»، «تیم»، «مخزوم»، «عدی»، «جمح» و «سهم». سنت‌هایی که قصی ایجاد کرد، برای مکان تبدیل به سنن مقدس و خدشه‌ناپذیر گردید (ابن هشام، ۱۳۷۱: ۱۲۵). مناصب کعبه مقارن ظهور اسلام به ترتیب ذیل در دست ۱۰ زیر طایفه بوده است:

۱) «دارالندوه» به دست «یزید بن زمعه بن أسود» از بنی اسد. قریش هیچ فرمانی را به اجراء نمی‌گذارند مگر آن که در دارالندوه به تصویب رسیده باشد (احمد العلی، ۱۳۸۴: ۱۷۷). از طرف دیگر، خاروشناس بلژیکی لامنس (Lamens) براین باور بود که عرب‌ها به روزگار جاهلی جمهوری پیشرفته‌ای به سان جمهوری ونیز داشته‌اند. یکی از دلایل او همین دارالندوه است که چیزی مانند «انجمن شهر» بود و نشست‌های آن به فرنشینی یکی از بزرگان ایشان تشکیل می‌شد و به همه مسایل اجتماعی رسیدگی می‌کرد و رای آن را به کار می‌بست (روحانی، ۱۳۷۰: ۸۲۸). ابن‌خلدون می‌نویسد که قریش به جای کعبه، دارالندوه را برای

مشورت انتخاب کردند. این امر حاکی از قدمت مجلس مشورتی قبل از قصی است (ابن خلدون ۱۳۷۶: ۳۸۳)؛

- ۲) «سقایت» به دست «عباس بن عبدالمطلب» از بنی هاشم (ابن کثیر، ۱۳۷۶: ۳۷۴)؛
- ۳) منصب «عقاب»، یعنی پرچم‌داری به دست «ابوسفیان صخر بن حرب» از بنی‌امیه؛
- ۴) منصب «رفادت»، به دست «حارث بن عامر» از بنی‌نوفل: قصی به مکین می‌گفت که حجاج میهمان خدا هستند و شما موظف به پذیرایی از ایشان هستید (طبری، ۱۳۶۵: ۲۶۰)؛
- ۵) «حجابت» به دست «عثمان بن طلحه» از بنی‌عبدالدار: هیچ کس بدون اجازه حاجب حق ورود به داخل کعبه را نداشت (ابن کثیر، ۱۳۷۶: ۳۴۰)؛
- ۶) «قبه» یعنی اسلحه‌خانه به دست «خالد بن ولید» از بنی‌مخزوم که در مواقع معین و هنگام لزوم برپا می‌شد؛
- ۷) «سفارت» به دست «عمر بن خطاب» از بنی‌عدی؛
- ۸) «أیسار و أزلام» یا موسسه بخت‌آزمایی و فال‌گیری به دست «صفوان بن امیه» از بنی‌جمع؛
- ۹) منصب «قضا» از بنی‌سهم؛
- ۱۰) جمع آوری اموال کعبه به دست «حارث بن ابوقیس» از بنی‌سهم؛
- ۱۱) «قیادت» یا سرپرستی کاروان‌های بازرگانی و سپاهیان به دست «ابوسفیان» از بنی‌امیه؛
- ۱۲) «اشناق» یا موسسه پرداخت دیه و غرامت به دست طایفه بنی‌تیم؛
- ۱۳) منصب «اعنه» یعنی سرپرستی ستوران قریش به هنگام جنگ؛
- ۱۴) منصب «عمارت» یعنی نگهداری و مراقبت مسجدالحرام به دست «شیبه بن عثمان» از بنی‌عبدالدار (آیتی، ۱۳۸۶: ۴۸).

باید متذکر شویم که تا موقعی که قصی زنده بود خودش سرپرستی این مناصب را بر عهده داشت (حلبی، ۱۳۷۷: ۱۳).

جانشینان قصی

منابع در مورد دوره جانشینان قصی دارای آشفتگی بسیاری هستند. عده‌ای هم گفته‌اند که او مناصب را میان عبدمناف و عبدالدار تقسیم کرد (مسعودی، ۱۳۶۵: ۱۸۰). عده‌ای نیز گفته‌اند که عبدالدار جانشین قصی گردید (طبری، ۱۳۶۵: ۲۵۹). از طرف دیگر «ابن اثیر» نوشته است که جانشینی قصی به پسرش عبدمناف رسید (ابن اثیر: ۱۳۷۰: ۶۵). پسران قصی در زمان زندگی خود هیچ منازعه‌ای با هم نداشتند، اما در زمان پسران عبدالدار و عبدمناف، بنی عبدمناف گفتند. ما از پسران عبدالدار سزاوارتریم. این بود که میان آنها اختلاف افتاد و «حلف الاحلاف» و «حلف المطیبین» بسته شد (ابن خلدون، ۱۳۶۵: ۳۸۳). پس از انعقاد این پیمان‌ها، طرفین در نهایت تن به صلح دادند که بر اساس آن قرار شد سقایت و قیادت و رفادت در دست بنی عبدمناف و حجابت و لوا در دست پسران عبدالدار باشد (ابن هشام، ۱۳۷۶: ۱۳۲). عبدمناف چندین پسر داشت و از جمله آنها هاشم، عبدشمس، مطلب، ابو عمرو و ابو عبید بودند (ابن سعد، ۱۳۷۷: ۶۵). عبدمناف در موقع مرگ هاشم را جانشین خود قرار داد. نام هاشم عمرو بود و کینه اش ابونضله (ابن اثیر، ۱۳۷۰: ۸۲۱). ابن اسحاق در مورد علت جانشینی او نوشته است که علی‌رغم بزرگتر بودن عبدشمس، چون او همواره در سفر بود و نیز مردی پر بچه و تنگدست بود، هاشم متصدی مناصب گردید (ابن هشام، ۱۳۷۶: ۱۳۵). یکی دیگر از فرزندان عبدمناف، نوفل بود که مادرش واقده نام داشت. دیگری عبدشمس بود. همگی آنان به سرداری رسیدند و به ایشان «پیوند دهندگان گستگی» (یا «بست‌زندگان شکستگی») نام دادند. اینان نخستین کسانی بودند که برای قریش پیوند و رشته دوستی ستاندند (ابن اثیر، ۱۳۷۰: ۸۲۲).

امیه پسر عبدشمس به عموی خود هاشم حسادت ورزید و مطابق معمول آن زمان شرط-بندی کرده برای محاکمه و اثبات حقانیت خود نزد کاهن خزاعی مقیم عسفاء رفت و جریان را

گفت. کاهن به حقانیت هاشم حکم داد و چون امیه شرط کرده بود که در صورت محکومیت ۵ شتر به عمومی خود بدهد و ۲۰ سال تمام از حجاز هجرت کند ناچار به شرط خود عمل کرده، شترها را داد و از حجاز به شام رفت. و این نخستین دشمنی و اختلاف بود که در میان خاندان بنی‌هاشم و بنی‌امیه اتفاق افتاد و مدتی بعد از ظهور اسلام نیز ادامه پیدا کرد (زیدان، ۱۳۸۶: ۱۳).

هاشم که جد سلسله بنی‌هاشم است نام اصلیش عمر بوده و این لقب را از آن رو یافته بود که در یک سال قحطی برای قوم خود نان خرد کرده است و هشم به معنی شکستن و خرد کردن است (ابن اثیر، ۱۳۷۰: ۸۲۱). هاشم در طی سفری در شهر یثرب زنی از طایفه بنی‌النجار گرفت و از این ازدواج پسری به وجود آمد به نام «شبیبه» و این کودک نزد مادرش در مدینه بود. هاشم در سفر دیگری به شهر غزه در فلسطین درگذشت. پس از هاشم برادرش مطلب متصدی مناصب موروثی شد و از وجود برادرزاده در مدینه اطلاع یافت و به آن جا رفته و او را با خود به مکه آورد و چون با برادرزاده به مکه وارد شد مردم می‌پرسیدند این کیست و او می‌گفت: این بنده من است لذا شبیه معروف شد به عبدالمطلب. «ابن اثیر» در این زمینه می‌نویسد: نام او شبیه (سپید موی) بود. او را از این رو چنین خواند که به هنگام زادن در سرش پاره‌ای موهای سپید بود (ابن اثیر، ۱۳۷۰: ۸۱۴). پس از مطلب، عبدالمطلب مناصب موروثی را به دست گرفت. از عصر عبدالمطلب، طایفه قریش در نتیجه بازرگانی متمول شده بودند و حادثه فیل بر حشمت‌شان افزوده بود (زیدان، ۱۳۸۶: ۵۲). کسان دربارهٔ عبدالمطلب اختلاف کرده‌اند. بعضی گفته‌اند که او مومن و موحد بود و نه او و نه هیچ یک از پدران پیامبر هرگز به خدا شرک نورزیده بودند و بعضی دیگر گفته‌اند عبدالمطلب و دیگر پدران پیامبر همه مشرک بوده‌اند مگر کسانی که که مؤمن بودن‌شان معلوم شده باشد (مسعودی، ۱۳۶۵: ۴۹۱). عبدالمطلب دارای ده فرزند به نام‌های زیر بود: عبدالله، عبدمناف یا ابوطالب، زبیر، عبدالکعبه، عباس، حمزه، مقوم، مغیره، عوام، عبدالعزی یا ابا لهب، حارث، قثم و نوفل (ابن هشام، ۱۳۷۷: ۲۸). در زمان عبدالمطلب چاه زمزم دوباره حفر شد (ابن اثیر، ۱۳۷۰: ۸۱۷) و همچنین در زمان او بود که ابرهه - که از جانب حبشه فرماندار یمن بود- در صدد برآمد کعبه را ویران کند و برای این منظور با سپاهیان فراوان به

سوی مکه هجوم برد ولی به مقصودش نرسید. از این به بعد بر شهرت مکه افزون شد. این سال که به نام عام الفیل خوانده می شود در تاریخ عرب آغاز عصر نوینی است. در مورد انگیزه کار ابرهه دلایل مختلفی از سوی مورخان ارائه شده است: عده ای دلیل آن را مربوط به بی احترامی مردی از قریش به کعبه ساخته شده توسط ابرهه نسبت می دهند که سبب شد تا ابرهه با کمک قیصر روم برای نابودی کعبه در مکه اقدام کند (ابراهیم حسن، ۱۳۸۶: ۵۷). برخی دیگر نیز دلایلی دیگر مانند حمله به مرزهای ایران را دلیل اقدام ابرهه ذکر کرده و نوشته اند حبشی ها تنها از طریق این مسیر قادر به کنترل تجارت و نیز رسیدن به مرزهای ایران بودند (حتی، ۱۳۴۸: ۸۱).

شکل حکومت در میان قریش

قریش بسیاری از ویژگی های قبایل بادیه نشین را به خوبی در خود حفظ کرده بود. امور حکومتی - اگر تعبیر حکومت صحیح باشد - به همان صورتی که در قبیله بادیه نشین وجود داشت، به انجام می رسید. تکامل قریش در شئون سیاسی و امور مربوط به حکومت بدانجا نرسید که آنان را سروری یا بزرگی بوده باشد که در حل مشکلات به او رجوع شود، بلکه آنان سروران یا بزرگانی داشتند که در مسجدالحرام یا دارالندوه انجمن جمع می شدند و دشواری های مربوط به امور بازرگانی و اختلافات میان طایفه ها و فتنه های میان اشخاص را در آن انجمن مطرح می کردند و راه چاره ای برای آن پیدا می کردند (حسین، ۱۳۴۶: ۲۱). قلت گزارش های دقیق درباره ساخت اجتماعی جامعه مکه خصوصاً ساخت قدرت قبیله ای در این شهر، مانع از حصول آگاهی دقیق در این مورد است. اما در این نکته تردیدی نداریم که قصی در زمان خود ریاست بلامنازع قریش را بر عهده داشته است. مطالعه روند تجزیه قدرت متمرکز قصی بن کلاب بعد از مرگ او نشان می دهد که به مرور ایام و به رغم باقی ماندن برخی عنوان ها و اجزاء قدرت در دست بنی عبدالدار، تجزیه ای در میان بنی عبدمناف اتفاق می افتد و درون این شاخه قریش دو بطن عمده به وجود می آید: بنی امیه و بنی هاشم. به عبارت دیگر، سیاست و برنامه ریزی و تدبیر قصی برای استمرار بخشیدن به همان قدرت خویش در چنگ بزرگترین پسرش عبدالدار

موفقیت‌آمیز نبود؛ زیرا پس از مصالحه بنی عبدالدار و بنی عبدمناف با یکدیگر که متعاقب حلف‌المطیین و حلف‌الاحلاف انجام شد، مقامات و مناصب مکه و به عبارت دیگر اجزاء قدرت در اختیار بطون مختلف قریش قرار گرفته و قدرت متمرکز پیشین تجزیه شد (زرگری نژاد، ۱۳۷۸: ۱۰۴). از دیگر مسایل قابل توجه در بررسی اوضاع سیاسی قریش باید به جنگ‌های فجار اشاره نمود. در سنت اعراب عدنانی، در ماه‌های حرام هر گونه منازعه و جنگ متوقف گشته و حرام تلقی می‌شد. به رغم چنین سنتی، قبایل قبایل عرب مستقر در مکه و اطراف آن در ایام جوانی حضرت رسول اکرم (ص) درگیر ۴ کشمکش و جنگ شدند که چون در ماه‌های حرام رخ داده بود به نام فجار موسوم شد (یعقوبی، ۱۳۷۱: ۳۷۰).

بازرگانی قریش:

از میان عواملی که بر تاریخ شبه جزیره عربستان شکل بخشیده، جغرافیا بیشتر از عوامل دیگر نقش داشته است. وجود آب یا فقدان آن مهمترین عامل به شمار می‌رود. حجاز به عنوان بخشی از عربستان باختری که راه بخور از آن عبور می‌کرد پیوسته از لحاظ سوق‌الجیشی وضعی ممتاز داشت و این وضع در دوره پس از سقوط تدمر مزیت بیشتری پیدا کرده و تدریجاً بازرگانی جهانی از راه بین‌النهرین به راه عربستان غربی انتقال پیدا کرد. وضع جغرافیائی مکه که بر سر راه ادویه در نیمه راه نجران مسیحی و یثرب یهودی قرار داشت، طبیعتاً این شهر را در معرض ۲ جریان حیات اختصاصی و دینی قرار داده بود که در عربستان باختری غلبه داشت. ناگزیر مکه محل تلاقی این دو جریان شد و این شهر در دوره پیش از اسلام - به صورت غیر قابل تفکیکی - هم یک کاروان شهر بود و هم یک شهر مقدس. با آن که احتمالاً مدت درازی این دو عنصر دینی و بازرگانی در آن شهر به حالت ترکیبی وجود داشت، اما در قرن ۶ م. پس از آن که قبیله قریش توسط قصی بر مکه مسلط شد چنین امتزاجی به ابعاد نهائی خود رسید. قصی پایه‌گذار آبادانی مکه به عنوان «جمهوری بازرگانی» بزرگ عربستان در قرن ۶ میلادی بوده است. در همین قرن، مفهوم عربستان مقدس به تدریج در شرف پیدا شدن بود. خصوصیت مکه به

عنوان شهر مقدس و همچنین وجود قریش در آن که به عنوان فرزندان اسماعیل و نگهبانان کعبه مرکزی محسوب می‌شدند، و نیز کاردانی اعراب بادیه‌نشین باعث موفقیت در چنین همزیستی جدیدی شد. با سقوط حمیر و ضعف ایران و بیزانس و لخم و غسان در قرن ۶ میلادی، مکه توانست بدون آن که کسی مزاحم آن شود رفته رفته رشد کند (آربری و اشپولر، ۱۳۸۶: ۵۷-۵۸). به عبارت دیگر، وضع مکه با زراعت و کشاورزی مناسب نبود، از این رو مکیان که مردمانی فعال بودند با تجارت و داد و ستد روزگار می‌گذاریدند. صرف نظر از احترام و نفوذی که مکیان در عربستان داشتند، وضع جغرافیائی مکه نیز به آنها در زمینه تجارت کمک می‌کرد. مکه مرکز رفت و آمد کاروان‌ها بود و واسطهٔ بازرگانی میان یمن و شام و حبشه به شمار می‌آمد و به سبب احترام و نفوذ مکیان کسی معترض آنها نمی‌شد. تجارت گذشته از اینها باعث آشنایی قریش از وضع اجتماعی و معنوی ملل دیگر می‌شد تا آن جا که مردم قریش از لحاظ فکر و تربیت از سایر قبائل عرب ممتاز بودند (ابراهیم حسن، ۱۳۸۵: ۵۸). هاشم نخستین کسی بود که سفرهای تابستانی و زمستانی را برای تجارت پایه‌گذاری نمود. قریش در زمستان به یمن و تابستان به شام برای تجارت می‌رفتند. قرآن در سوره قریش (آیات ۱ تا ۴) به این مساله اشاره کرده است. با پیمان‌هایی که فرزندان عبدمناف با حکام اطراف شبه‌جزیره عربستان برای تجارت ستاندند^۱ و با احترام و منزلتی که قریش در بین ساکنان شبه جزیره داشتند، توانستند در زمینه تجارت و بازرگانی به موفقیت‌های زیادی دست یابند. قریش این چهار برادر را به دلیل گرفتن این پیمان‌ها، مجبرین نامیدند (طبری، ۱۳۶۵: ۲۵۲). حتی اقدام هاشم در زمینه انعقاد قرارداد تجاری با روم و غسان، در اشعار شعرای عرب نیز انعکاس داشته، چنانچه در مورد او گفته شده:

هوَالذی سنَّ الرَّحیلَ لِقومه رحل الشتاء و رحله الاصیاف (بلاذری: ۱۹۹۸م: ۵۹)

^۱ هاشم با روم و غسان، «عیدشمس» با حبشه، «نوفل» با ایران و «مطلب» با یمن پیمان‌هایی منعقد کردند (ابن اثیر، ۱۳۷۰: ۸۲۲).

لازم به ذکر است که ابن خلدون مسئله مسافرتهاى تابستانی و زمستانی را ابتکار هاشم ندانسته و اظهار داشته که این مسافرتها ضرورتی بوده که همه عرب بدان گرفتار بوده اند (ابن خلدون، ۱۳۷۱: ۲۰). از طرف دیگر، قریش از لحاظ قدرت نیز یکی از پر قدرت ترین قبایل بود. خصوصاً در پیمانی که با احایش مکه منعقد نمود توانست قدرت زیادی را کسب کند (جعفریان، ۱۳۶۴: ۱۰۷). مردم قریش ماه‌های حج را ماه‌های حرام می‌نامیدند. در ماه‌های حرام در اطراف حرم بازارهای تجاری تشکیل می‌شد و مردم از هر طبقه و قبیله در آن جا به داد و ستد مشغول می‌شدند و بتانی را که در اطراف کعبه جای داشت زیارت می‌کردند. در اثنای ماه‌های حرام، قبایل از تجاوز به یکدیگر مصون بودند. در این زمان‌ها مکه مرکز تجارت و زیارت و در عین حال مرکز آمیزش و معاشرت بود که در آن‌جا اشعار حماسی سروده می‌شد تا شرافت و افتخار قبیله‌ها را گویا باشد (ابراهیم حسن، ۱۳۸۵: ۶۰ و ۵۵). بدین ترتیب، طوایف قریش با در بازارهای عربستان از قبیل عکاظ، مجنه، دومه‌الجدل، مشقر، صحار، شحر، عدن، صنعا، رایبه و ذوالمجار شرکت کرده و نیز به وسیله سفرهای تابستانی و زمستانی به شام و یمن رفت و آمد می‌کردند. به دلیل رفت و آمدشان به ایران برای خرید موم و شکر و رفتن‌شان به حبشه برای حمل خوار و بار و پارچه، نسبت به دیگر قبایل عرب به تمدن‌آشنا تر و در حکومت آرموده‌تر بودند و به سرپرستی امور کعبه و موسسات آن عنایتی وافر داشتند، در حقیقت اقتصاد و بازرگانی و سیاست ایشان بر اساس مناصب مربوط به کعبه استوار بود (آیتی، ۱۳۸۶: ۳۲). تغییر تدریجی وضعیت شهر مکه، چادرنشینان را به تدریج به سوی خود جذب کرده و آنان دامداری و بیابانگردی را رها کرده و به شهر مکه روی آوردند و در خدمت قریش درآمدند و دیری نپائید که شهر مکه ۲ واحد اجتماعی مشخص را در خود دید: نخست اقلیت ثروتمندی از قریش که هیچ چیز جز افزودن بر سرمایه از طریق تجارت و ربا نمی‌خواست و دیگری اکثریت ستم‌کش که باید برای این دسته کار می‌کرد و در مقابل صرف نیروی جسمی خود مزد اندکی می‌گرفت. این احترام و منزلت کعبه و به تبع آن قریش نیز در موفقیت آنان در امر تجارت تأثیر به‌سزائی ایفاء می‌کرد؛ زیرا احترام مکه ایجاب می‌کرد که همه اعراب پاسداران آن را محترم

بشمارند. در اعتقاد عرب این موضوع رسوخ یافته بود که مکه سرزمینی است که هیچ نوع ظلم و تجاوزی در آن راه نمی یابد و گفته اند که سبب آنکه این شهر را به نام مکه نامیده اند آن است که اگر زورگویان و مبارزان بخواهند در آن اخلال و فساد ی کنند، این شهر و این خانه گردن های آنان را خواهد شکست (بنت الشاطی، ۱۳۷۷: ۱۸۸).

اوضاع فرهنگی و اجتماعی

معیارهای ارزشی و فرهنگی عرب جاهلی در واقع به ارزش های قبیله ای باز می گشت. محوریت مسائل فرهنگی و اجتماعی نیز در میان اعراب به طور عام و قریش به گونه ای خاص به وسیله ارزش ها و اهداف قبیله ای تعیین می یافت. در همین رابطه است که در می یابیم چرا حسب و نسب اینقدر در میان عرب ارزش یافته و اصولاً آنها ارزش های خود را به طور کلی در رابطه با موضع قبیلگی تعیین می کردند. بنابراین عجیب نیست که علم انساب یکی از عالی ترین معارف عقلی عرب جاهلی باشد. از نکات قابل توجه در بررسی اوضاع فرهنگی عرب جاهلی، علاقه آنها به شعر است. در واقع، در میان اعراب دوره جاهلی عالم و مورخ نبود؛ ولی علاقه فراوان به فصاحت زبان و صحت گفتار و اشعار مختلف موزون وجود داشت. بعضی بر این عقیده اند که پیشرفت فن شاعری در بین اعراب قبل از اسلام نشانه وجود تمدن در بین آنها بوده است، اما بعضی دیگر از محققین عقیده دارند که نه تنها هیچ دلیل قانع کننده ای برای اثبات این نظریه وجود ندارد بلکه اعتلای شعر در جامعه عرب دوره جاهلی با بدوی بودن آنان ارتباط مستقیم دارد. در عین حال نباید از این نکته غافل شد که مکه مرکز تجارت و زیارت بود و در عین حال مرکز آمیزش و معاشرت که در آن جا اشعار حماسی سروده می شد تا شرافت و افتخارها را گویا باشد. محقق است که این وضع در پرورش کودکان قریش موثر بود و قریحه آنان را می پروراند و برای انجام کارهای بزرگ آماده می ساخت (ابراهیم حسن، ۱۳۸۵: ۶۰). محققاً در آن روزگار معلم به آن معنی که ما تصور می کنیم وجود نداشت، بنابراین مردم عرب و مکیان به تعلیم کودکان خود اهمیت نمی دادند. احتمالاً شاعران و سخنوران در مکه و در بازار عکاظ در

زندگانی معنوی عرب‌ها موثر بوده‌اند. بسیاری از شاعران و سخنوران عرب در اثنای سفر از کشورهای بیگانه می‌گذشتند و به وسیله حمیریان با ایران و غسانیان با روم ارتباط می‌یافتند. تأثیر افکار و علوم دیگران در اشعار شاعران و سخنوران و حکیمان عرب مانند قیس بن ساعده و امیه بن ابی الصلت و اکثم بن صیفی و ورقه بن نوفل آشکار است. گذشته از اینها، مردم عرب به اقتضای محیط زندگانی خویش در بعضی علوم مهارت داشتند. از جمله علمی که عرب‌ها در آن پیشرفت کرده بودند معرفت در زمینه احوال و تغییرات جوی بود. آنان در علم باستان‌شناسی یعنی شناختن آثار قدیم نیز مهارتی خاص داشتند. در حقیقت علوم عرب مقداری اطلاعات و معلومات پراکنده بود که در نتیجه مشاهده و استماع بدان راه یافته بودند (ابراهیم حسن، ۱۳۸۵: ۶۰). در حقیقت، تاریخ حیات فرهنگی اعراب دوره جاهلیت حاکی از آن است که جامعه حجاز از قرن‌ها پیش از ظهور اسلام، بدون تغییر و تحولی جدی با همان ساختار فرهنگی خویش زندگی کرده و گذشت اعصار و قرون نتوانست آهنگ تحول بسیار آرام و کند این جامعه را سرعت بخشد. کندی آهنگ تحول فرهنگی جامعه جاهلی حجاز دلایل عدیده ای داشته است که از جمله آن‌ها می‌توان دلایل زیر را برشمرد:

(۱) شرایط یکسان طبیعی و اقلیمی حجاز.

(۲) دورافتادگی حجاز از مراکز عمده فرهنگی خصوصاً محدودیت تعامل فرهنگی آن

(زرگری‌نژاد، ۱۳۷۸: ۱۷).

احمد امین در این مورد می‌نویسد: آنها از علم و فلسفه بهره‌ای نداشتند، زیرا زندگانی اجتماعی آنها در خور علم و فلسفه نبود. علم آنها منحصر به معرفت انساب یا شناختن اوضاع جوی بود. بنابر بعضی از اخبار، آنان اطلاع اندکی از علم طب داشتند ولی آن چه را که می‌دانستند کافی نبود و علم محسوب نمی‌شد. پس خطاست که مانند آلوسی آنها را عالم و دانشمند بدانیم؛ زیرا وی گفته است: اعراب علم طب و معرفت احوال جوی و اختر شماری را کاملاً می‌دانستند (احمد امین، ۱۳۸۵: ۷۲). البته نکته‌ای که باید به آن اشاره نمود این است که

قریش به علت فعالیت‌های بازرگانی و تعاملی که با ملت‌های همجوار ایجاد نموده بودند تا اندازه‌ای توانستند ارتباطات فرهنگی با دیگر ملل ایجاد نمایند. این نکته‌ای است که بسیاری از مورخان قدیم و جدید به آن اشاره نموده‌اند. در نهایت باید به برخی از سنت‌ها و رسوم رایج اجتماعی در بین قریش و اعراب اشاره نمود که از جمله آنها می‌توان از حلف، خلع، جوار و غیره نام برد. حلف‌الفضول از جمله احلافی بود که هم ساخت و ترکیب و تألیف اجتماعی بدوی - حضری جامعه مکه را روشن می‌کند و هم به گوشه‌ای از زندگانی حضرت رسول در دوره قبل از بعثت مربوط می‌شود. از دیگر احلاف قریش باید به حلف‌الحلاف و حلف‌المطیین اشاره کرد.

قریش و مذهب

از نظر اعتقادی شایع‌ترین و عمومی‌ترین اندیشه حاکم بر مردم جزیره‌العرب، شرک بوده است. گروه‌های مختلف و قبایل مختلف همه در این شرک سهیم بوده‌اند. تنها تفاوتی که در بین گروه‌های مشترک وجود داشت، تفاوتی بود که بین انواع مختلف شرک قابل تصور بود. در عین حال کسانی نیز بودند که اساساً هیچ اعتقادی به خدا به عنوان شرک و یا با عنوان دیگر نداشتند. علامه طباطبائی مردم جزیره‌العرب را فقط مشرک دانسته و شرک را نیز تنها شرک ربوبی می‌داند (طباطبائی، بی تا: ۸۷). مسعودی نیز در این زمینه می‌نویسد: «عربان در جاهلیت فرقه‌ها بودند، بعضی موحد بودند و به وجود آفریدگار اقرار داشتند. بعضی عربان به وجود آفریدگار معترف بودند و حدوث عالم را مسلم می‌شمردند و بحث و معاد را قبول داشتند ولی منکر پیامبران بودند و به پرستش بتان قیام می‌کردند، بعضی دیگر به آفریدگار معترف بودند اما پیامبر و معاد را منکر بودند و به گفتار دهریان تمایل داشتند» (مسعودی، ۱۳۶۵: ۴۸۵). به گفته مورخین عرب، قبل از آنکه عمرو بن لحي ظهور کند، عرب قحطانی و عدنانی همه تابع دین خلیل الرحمن بوده‌اند. بنابراین آن چه از لحاظ اعتقادی در این جزیره سابقه تاریخی دارد، همان توحید است و سپس شرک را برگزیدند. «ابن اثیر» در مورد دلیل بت‌پرستی اعراب می‌نویسد: «عمرو بن لحي

در مکه پیشوای قوم خود شد و امور خانه را بدست گرفت، آنگاه سفری سوی بلقا رفت که از توابع دمشق شام بود و آن جا طایفه‌ای را که بت می‌پرستید دید و درباره بتان از آنها پرسید، گفتند اینها خدایان ما هستند که از آنها یاری خواهیم و یاری‌مان کنند ... او نیز بتی از آنها گرفت که هبل نام داشت و آن را به مکه برد و به مردم گفت تا بتان را احترام کنند و بپرستند و آنها نیز چنین کردند» (ابن اثیر، ۱۳۷۰: ۵۸۹). بنا به نوشته «ابن کلیبی»، هر مسافری که از مکه خارج می‌شد برای احترام نهادن به کعبه سنگی از سنگ‌های حرم را با خود می‌برد و به آن احترام می‌نهاد که در نهایت منجر به بت‌پرستی گردید (ابن کلیبی: ۱۳۶۴: ۸۷) «یعقوبی» می‌نویسد: بت‌پرستی از هنگامی آغاز شد که وقتی یکی از مردم می‌مرد، اقوام او مجسمه‌ای از او ساخته و به یاد او محترم می‌داشتند و پس از گذشت سال‌ها تصور می‌کردند که اینها خدایان آنها هستند (یعقوبی، ۱۳۶۵: ۶۵). عامل دیگری که در اشاعه شرک سهمی عظیم داشت مسئله اختلافات و تضادهایی بوده که در میان قبائل وجود داشته است. به تعبیر دیگر، مسائل اجتماعی و سیاسی نیز خود عاملی در اشاعه و گسترش بت‌پرستی بوده است؛ زیرا اختلافات آنها به حدی رسیده بود که زمینه اینکه هر کس خدائی مخصوص خود داشته باشد، فراهم شده بود (جعفریان، ۱۳۶۴: ۱۲۹). وقتی که عربها نقش کعبه را در پر قدرت کردن قریش مشاهده کردند در مناطق خود نیز کعبه‌ای ساختند تا از این افتخار بی‌بهره نباشند. گفته شده که در نجران، غطفان، یمن و شام و همچنین در سرزمین میان کوفه و بصره نیز کعبه‌ای وجود داشته است (حموی، ۱۳۸۰: ۲۶۸، ابن کنیر، ۱۹۳۲: ۱۹۲، ابن هشام: ۴۵). هبل از مهمترین بت‌های قریش به شمار می‌آمده است. مکیان آن را در کنار چاهی درون کعبه که در آن هدایای کعبه جمع‌آوری می‌شده، قرار داده بودند. قریش در روز احد نیز شعار اعلی هبل سردادند (احمد العلی، ۱۳۸۴: ۲۶۱). از طرف دیگر، قریش در مراسم حج امتیازاتی برای خود و منسوبان خود نسبت به سایرین قائل شده بودند. استفاده کنندگان از این امتیازات را حمس می‌نامیدند. از جمله این امتیازات یکی ترک وقوف و اضافه عرفات بود که می‌گفتند ما اهل حرم نباید غیر حرم را محترم بداریم. قانون کرده بودند که هیچ کس حق خوردن غذایی که از خارج حرم آمده است را ندارد و همه اولین طواف خود را باید در جامه‌ای

انجام دهند که از حمس گرفته باشند و اگر چنین جامه‌ای پیدا نکنند باید لخت و عور طواف کنند (زیدان، ۱۳۸۶: ۱۳). بعضی از مولفین مانند طه حسین کوشیده‌اند تا حرکت‌های عرب را حاکی از همین اعتقادات دینی دانسته و بگویند که این اعتقادات (و لو شرک‌آمیز) در میان آنان قوی بوده است (حسین، ۱۹۷۳: ۷۳). به نظر می‌رسد که این پنداری بیش نیست چرا که شواهدی در دست است که بت‌پرستی اهل مکه از روی صدق و خلوص نبوده بلکه به وسیله دین، بازگانی می‌کردند. از سوی دیگر، در تاریخ جاهلیت عده‌ای به نام زندیق معرفی شده‌اند که از جمله آنها «ابوسفیان»، «امیه بن خلف» و غیره می‌باشند. گفته شده که آنها زندیقی را از حیره فرا گرفته بودند. به احتمال قوی، منظور از زندیق همان آتش‌پرستان و معتقدان به اهریمن و اهورامزدا بوده است. و این مسئله چیزی است که در آن موقع در حیره با تأثیرپذیری از ایرانیان شایع بوده است. «اقرع بن حابس» از جمله این افراد بوده است. «ابن قتیبه» می‌گوید مجوس در قبیله تمیم بوده و از جمله افراد آن «زراره بن عدس» و «حاطب» فرزند او و «اقرع بن حابس» و «ابوالاسود» جد ولیع بن حسان می‌باشند. از مدارک دیگر چنین مستفاد می‌شود که مشرکین با مجوسان اهل فارس رفت و آمد داشته و بین آنان مکاتبه نیز بوده است. همچنین گفته شده است که شریک قرار دادن جن برای خدا ناشی از زندقه و تعالیم ثنویت بوده است (جعفریان، ۱۳۶۴: ۱۲۲-۱۲۱). از سوی دیگر، بعضی از مردم قریش مانند «ورقه بن نوفل» و «زید بن عمرو» به جهتی کیش نصرانی داشتند. در اشعار منسوب به برخی از شاعران آن دوره نیز به جهتی به مطالبی برمی‌خوریم که دلیلی بر آشنایی مختصر ایشان با مسیحیت و یهودیت است. مانند آن چه در اشعار «نابعه ذبیانی» و «زهیر واعشی» و نیز در شعر «امیه بن ابی الصلت» دیده می‌شود (حسین، ۱۳۴۶: ۴۸).

در مورد یهودیت و عدم جاذبه آن برای قریش گفتنی است که در شرایط بحرانی بت‌پرستی حجاز و با توجه به انتشار گسترده یهودیت نسبت به مسیحیت در این منطقه، هیچ کدام از کسانی که از بت‌پرستی روی برتافتند، به یهودیت نگریدند. همچنین باید افزود که علم‌رغم نفوذ ریشه‌دار مسیحیت در جنوب عربستان و منطقه شامات، مسیحیت نیز هرگز در منطقه حجاز نفوذی

گسترده پیدا نکرد. برخی از منابع از گرایش بنی‌اسد بن عبدالعزی- قومی از قریش- به مسیحیت چیزهایی را گزارش داده‌اند؛ اما با توجه به اینکه فقط نام دو تن از ایشان یعنی «عثمان بن حویرث» و «ورقه بن نوفل» را ذکر می‌کنند، می‌توان نتیجه گرفت که به کار بستن عبارت «قومی از قریش» دقیق نبوده است. محدودیت حضور مسیحیت در حجاز، خصوصاً مکه و فقدان مبلغان مسیحی برای دعوت مردم به این دین در حجاز را، زمانی آشکارا درک خواهیم کرد که بدانیم در شرح حال «عثمان بن حویرث» نوشته‌اند او پس از ترک بت‌پرستی به حضور قیصر رفت و در آن جا مسیحی شد. مسیحی شدن «عبیدالله بن جحش» در حبشه نیز حاکی از ضعف تبلیغی مسیحیت در مکه است (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۸: ۱۵۶).

از سوی دیگر، در عربستان شمالی در آستانه ظهور اسلام معدودی افراد با عقاید خاص پدید آمدند که خود را پیرو حضرت ابراهیم خوانده و به حنفاء مشهور شدند. می‌توان گفت که حنفاء افرادی از بت پرستان در دوره جاهلیت بوده‌اند که بت‌پرستی را ترک گفته و با عمل به آن چه از سنن ابراهیمی در فرهنگ دینی جامعه مانده بود خود را پیرو حضرت ابراهیم می‌شمردند. «طبرسی» نیز می‌نویسد که درباره عقاید حنفاء ۴ سخن وجود دارد، قول اول از ابن عباس، حسن و مجاهد: اعتقاد به حج، قول دوم از مجاهد: تبعیت از حق، قول سوم: تبعیت از سنت ابراهیم، قول چهارم: اخلاص به الله و قاتل شدن به ربوبیت و پرستش او (زرگری‌نژاد، ۱۳۷۸: ۱۴۱).

نتیجه

زمانی که قبیله قریش توسط قصی بن کلاب متحد گردید و فعالیتش نسبت به سایر قبایل متمرکز گردید، توانست ریاست شهر مکه را به دست گرفته و متصدی مناصب کعبه گردد و در ادامه با فعالیت‌های بزرگ تجاری و بازرگانی بر ثروت و مکنت خود بیافزاید و امتیازات فراوانی را نیز کسب کند. واقعیت این بود که این امتیازات جنبه دینی و معنوی نداشت و با انحطاطی که در اعتقادات و عقایدشان به وجود آمد، اگرچه رنگ پرستش به خود گرفت، اما از حقیقت تهی بود. همه ساز و کارهای لازم در جهت رونق تجارت شکل گرفته بود. افراد قبیله قریش به وسیله

دین، بازرگانی می‌کردند و بت‌پرستی آنها نیز از روی صدق و خلوص نبود. بنابراین، طوایف قریش با شرکت در بازارهای عربستان و نیز به وسیله سفرهای تجاری، از دیگر قبایل عرب به امور تمدنی و حکومتی آشناتر بودند و به همین دلیل در سازماندهی امور کعبه و نهادهای وابسته به آن توجهی وافر داشتند. در حقیقت، اقتصاد و بازرگانی و سیاست ایشان بر اساس مناصب مربوط به کعبه استوار بود. بدینگونه بود که با ظهور اسلام تمام توجه قریش به حفظ جایگاه خود در بین سایر قبایل شبه جزیره عربستان، معطوف شد. دشمنی ها، عدم پذیرش اسلام، جنگ‌ها و سرانجام اسلام آوردن صوری بعضی از سران و همچنین تایید جایگاه آنان بعد از فتح مکه توسط مسلمانان، بر روحیه تاجرپیشگی و اهل معامله بودن قریش تاکید دارد. اگرچه وضع اجتماعی و فرهنگی قریش و شهر مکه مقارن ظهور اسلام به صورتی درآمده بود که برای انفجار آمادگی داشت، اما تاکید قریش بر حفظ وضع موجود (بت‌پرستی و سنت‌هایی که در جهت حفظ منافع تجاری و اجتماعی این قبیله طراحی شده بود) خیر از عدم موفقیت اسلام در مکه به صورت کلان می‌داد. مهاجرت نبی مکرم اسلام (ص) از میان قریش و تشکیل حکومت اسلامی در مدینه تحولی عظیم در جزیره‌العرب ایجاد کرد. کفار قریش در یک روند رفتاری با اسلام، در ابتدای امر با پیامبر به سختی مقابله کردند. بعد از مدتی، در اثر ناکارآمدی تلاش‌هایشان، مسلمانان را با فشار و اذیت و آزار از خود راندند و بعد از جنگ‌های متعدد و پرهزینه‌ای که برای تجارت‌شان هم از نظر سرمایه و هم از نظر بستر داد و ستد، مضرر بود سرانجام تغییر سیاست داده و از در سازش درآمدند. در این زمان، سران سرسخت قریش از میان رفته بودند و قریش به این نکته رسیده بود که زمانی دیگر فرا رسیده و می‌باید طرحی نو برای حفظ سطوت و بزرگی سنتی خود بیندیشند. از این زمان به بعد و با سیاست جدید، شهرت قریش چندین برابر شد که می‌توانست به چند دلیل باشد. یکی به علت آنکه پیامبر از این قبیله بود و بیشترین قدرت را به سیاست جدید قریش می‌داد تا با استدلال بر این مهم خود را در نظم جدید صاحب موقعیت بداند. عبارتی مانند: «الائمه من قریش» بعدها در تبلیغات این قبیله بسیار به کار رفت و همین رکن بود که مورد مخالفت گروه‌هایی هم چون خوارج و شعوبیه نیز قرار گرفت. به

روزگار امویان نیز، تبلیغات بنی‌امیه برای نشان دادن برتری قریش در شهرت قریش و به دنبال آن گسترش دامنه نفوذ و قدرت آنان موثر بوده است.

منابع

- ۱- آیتی، محمد ابراهیم (۱۳۸۶) تاریخ پیامبر اسلام. قم: دارالفکر.
- ۲- آئینه‌وند، صادق (۱۳۸۳) تاریخ اسلام. تهران: نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاهها.
- ۳- آربری، آ. ج و برتولد اشپولر (۱۳۸۶) تاریخ اسلام پژوهش کمبریج. ترجمه احمدآرام. تهران: امیرکبیر.
- ۴- ابن اثیر (۱۳۷۰) تاریخ کامل. ترجمه دکتر سید حسین روحانی. تهران: اساطیر.
- ۵- احمد العلی، صالح (۱۳۴۸) عرب کهن در آستانه بعثت. ترجمه هادی انصاری. تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل وابسته به موسسه انتشارات امیرکبیر.
- ۶- ازرقی، محمدبن عبدالله (۱۳۶۸) اخبار مکه و ماجاء فیها من الآثار. تهران: بنیاد.
- ۷- ابن سعد، محمدبن سعد (۱۹۶۷م) الطبقات الکبری. بیروت: دارصادر.
- ۸- ابن هشام، عبدالملک بن هشام (۱۹۹۸م) السیره النبویه. بیروت: مکتبه العیکان.
- ۹- ابن کثیر، اسماعیل بن عمر (۱۹۳۲) البدایه و النهایه. بیروت: مطبعه العاده.
- ۱۰- ابن کلبی، ابومنذر هشام بن محمد (۱۳۶۴) کتاب الاصنام، تنکیس الاصنام. ترجمه سید محمد رضا جلالی نائینی. تهران: نشر نو.
- ۱۱- ابن قتیبه، عبدالله بن سلم (۱۹۳۴م) بیروت: المعارف، المطبعه الاسلامیه.
- ۱۲- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۷۵) العبر، تاریخ ابن خلدون. ترجمه عبدالحمید آیتی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۳- بنت الشاطی (۱۳۷۷) عایشه، با پیامبر. ترجمه سید محمد رادمنش. تهران: جامی.
- ۱۴- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۹۹۸) انساب الاشراف. بیروت: دارالمعارف.
- ۱۵- پرتو اسلام، احمد امین (۱۳۳۷) ترجمه عباس خلیلی. تهران: شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکاء.

- ۱۶- حلبی، علی بن برهان الدین (۱۳۲۰ق) *السیره الحلبیه*. بیروت: المكتبه الاسلامیه.
- ۱۷- حسن، حسن ابراهیم (۱۳۸۵) *تاریخ سیاسی اسلام*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بدرقه جاویدان.
- ۱۸- حسین، طه (۱۳۴۶) *آیین اسلام*. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- ۱۹- _____ (۱۹۵۸) *فی الادب الجاهلی*. بیروت: دارالمعارف.
- ۲۰- حتی، فیلیپ خوری (۱۹۶۸) *العرب، تاریخ موجز*. بیروت: دارالعلم الملائین.
- ۲۱- حورانی، آلبرت (۱۳۸۴) *تاریخ مردمان عرب*. ترجمه فرید جواهر کلام. تهران: امیرکبیر.
- ۲۲- جعفریان، رسول (۱۳۶۴) *پیش درآمدی بر شناخت تاریخ اسلام*. قم: موسسه در راه حق.
- ۲۳- زیدان، جرجی (۱۳۸۶) *تاریخ تمدن اسلام*. ترجمه علی جواهر کلام. تهران: امیرکبیر.
- ۲۴- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۷۸) *تاریخ صدر اسلام*. تهران: سمت.
- ۲۵- شهیدی، سید جعفر (۱۳۸۵) *تاریخ تحلیلی اسلام*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۲۶- طباطبائی، محمد حسین (۱۳۷۲) *تفسیر المیزان*. ترجمه محمدباقر موسوی همدانی. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- ۲۷- طبری، محمد بن جریر (۱۳۶۶) *تاریخ الرسل و الملوک*. به تصحیح و تحشیه محمد روشن. تهران: نشر نو.
- ۲۸- عمررضا کحاله (۱۴۱۴.ق) *معجم قبایل العرب، القديمه و الحدیثه*. بیروت: موسسه الرساله.
- ۲۹- فیاض، علی اکبر (۱۳۸۵) *تاریخ اسلام*. تهران: دانشگاه تهران.
- ۳۰- لاپیدوس، آیرا ماروین (۱۳۸۱) *تاریخ جوامع اسلامی*. تهران: اطلاعات و مرکز بین المللی گفتگوی تمدنها.
- ۳۱- مسعودی، ابی الحسن علی بن الحسین (۱۳۶۵) *مروج الذهب و معادن الجواهر*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳۲- _____ (۱۳۶۵) *التنبیه والاشراف*. ترجمه القاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳۳- یعقوبی، احمدین اسحاق (۱۳۶۵) *تاریخ یعقوبی*. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳۴- یاقوت حموی، یاقوت بن عبدالله (۱۳۸۰) *معجم البلدان*. تهران: سازمان میراث فرهنگی.